یک

جلاء العیون

تألیف مجلسی اعلی الله مقامه

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی بتاریخ شهر
ذی القعدة الحرام ۱۳۸۵ ه‍ خانبابا مشار

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بی‌مثل و انباز سزاوار خداوند بی‌نیازیست که تذکر مصایب و استماع نوایب سربازان مسالک قرب و وصال
و جان فشانان معارک اطاعت و امتثال خود را موجب جلای عیون ارباب ایمان و یقین گردانید و غبار فتنه اشرار را
در نظر بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار و آبروی عزت و افتخار بدرجات بیشمار برتر نشانید
و صلوات متوالیات و تحیات متواترات بر سید انبیا و نخبه اصفیا و خلاصه ارباب محنت و بلا و نقاده اصحاب
مصیبت و ابتلا فرمان فرمای عوالم غیب و شهود و صدرنشین محفل قرب حمید ودود شفیع درماندگان روز
جزا و ذخیره تهی دستان عالم بقا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر آل بیمثالش که بصیقل محبت و ولای خود
آینه سینهای مؤمنان را از زنگ شکوک و شبهات جلا داده قابل انعکاس گلرخان انجمن حسن عقیدت ساخته اند
و در بوستان شجاعت گلهای رنگارنگ شهادت ببار آورده مشام جان مجرمان را بشمیم شفاعت نواخته اند
صلوات الله علیه و علیهم ابدا لآبدین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم و ظالمیهم الی یوم الدین اما بعد
تشنه لب زلال فیوض ربانی [illegible] آرزومند ادراک سعادات جاودانی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما
بر الواح ضمایر اخوان ایمانی و محبان روحانی تصویر و تحریر مینماید که چون بمقتضای اخبار متواتره و آثار متظافره
تذکر و تذکیر و گریستن و گریانیدن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلایا و محن اهل بیت رسالت
صلوات الله علیهم که از مصیبتهای جمیع مقربان بارگاه احدیت عظیمتر است و شرکای این مصیبت از ملائکه مقربان
و انبیاء مرسلان و شایستگان سکان ارض و سما و مرغان هوا و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از همه مصیبت
عظیمتر است اعظم طاعات و اشرف قربات است و سبب نیل سعادات و رفع درجات میگردد و اطلاع بر احوال
سعادت مآل پیشوایان دین و مقربان رب العالمین موجب قوت دین و ایمان و یقین میشود و در هنگام

نزول

نزول حوادث دوران و حدوث نوایب زمان تفکر در آلام و مصایب ایشان در فراموش شدن بمقتضای ربانی
و دفع وساوس شیطانی تاثیر عظیم دارد و آنچه در این باب بعربی و فارسی در سلک تالیف در آورده اند بعضی
ناقص و ناتمام است و بعضی را از کتب سیر و اخبار مخالفان اخذ نموده اند که اعتماد را نمی شاید و بسا باشد
که برای جمعی که مایه وافری از علم نداشته باشند ضرر عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد
و این شکسته در کتاب بحار الانوار آنچه متعلق باحوال شریفه ایشانست در چند جلد استیفا کرده ام و در
کتاب حیات القلوب نیز اکثر آنها بر وجه اختصار مذکور شده است و چون در کتاب اول عوام را چندان انتفاعی
نیست و تحصیل کتاب دوم برای اکثر مردم متعسر است لهذا این قلیل البضاعه را با اختلال احوال و وفور اشتغال
و هجوم هموم و آلام و طریان عوارض و اسقام بخاطر فاتر رسید که کتاب وجیزی در این باب بلغت فارسی تالیف
نماید که مقصور بر ذکر ولادت و شهادت حضرت سید المرسلین و فاطمه و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین بوده باشد و بر وجهی نوشته شود که همه خلق را از آن بهره بوده باشد و بر ترجمه الفاظ روایت
معتبره اقتصار نموده مقید بحسن عبارات و تنوع استعارات نگردد و از غیر احادیث معتبره که از کتب
افاضل محدثان امامیه رضوان الله علیهم اخذ نموده چیزی دیگر نقل ننماید تا مؤمنان در خواندن و
شنیدن آن بثواب احیای احادیث ائمه دین علیهم السلام که اشرف طاعات [illegible] ارفع سعادات است فایض
گردند و بمحزون گردیدن و گریستن بر مصایب جلیله برگزیدگان رب العالمین بدرجات مقربین برسند و بهره
از مثوبات جزیله ایشان یابند غریق بحر سیئات در حال حیات و بعد از وفات عاید گردد و چون ترتیب
این ابواب جمع الفواید تالیف این کتاب شریفه المقاصد از برکات عهد داوان سلیمان نشانی بود که مرغ
و ماهی در پناه معدلتش آرمیده اند و بمیامن تربیت خسرو قدردانی جلوه نموده که بفیض سحاب مکرمتش
عروسان خلوتخانه غیب بجلوه گاه ظهور خرامیده اند اعنی سلطان سلطان نشان و دارای دارای زمان
غره ناصیه اقبال و قره باصره جاه و جلال مؤسس بنیان سلطنت و کامکاری مشید ارکان عظمت و

بختیاری بانی مبانی مروت وانصاف ماحی مراسم جور واعتساف گلدستهٔ چهار باغ عناصر وارکان منتخب
مجموعهٔ کون ومکان دلهای روشن ضمیران صندیل اسرار ولالیش وسینهای پاک طینتان مشکوة انوار رعایتش
مرغان سرابستان ضمیرش با عندلیبان گلشن کشف والهام هم آواز ومهوشان خاطر قدس نژادان حجله
قدس حرمسرای خورشید پروانه فانوس حرمش وسپهر نمونه بارگاه جاه وجلالش بنفشه خانه قدس نژادش
نبستان واسطه تمام نی شکرش بنیشه مداد کتب الامدادش سواد لیالی حجور را خورشید انور شیدا
نورد در زیر سرو درگلشن سامعه اش عرض نیاز ضعیفان بر نغمات طریقه مطربان مقدم نشین در نظر
حقیقت اثرش رضای خاطر مسکینان بصد دلربائی دلبران چین بیمن پرستش بساتین نشئه غرا
خرم وسیراب بر شحات عطا سحاب معدلتش حدیقهٔ ملت بیضا سبز وشاداب بیغ گوهر سحایش دهان
صدف درافشان وبوصف عطای بی انتهایش پیوسته دریا تر زبان ولطف بی پایانش با قهر نمایان مانند
خنده برق وگریه ابر توامان تیغ جوهردارش دریای مواجست که سرهای پرباد دشمنان دران حباب است
وسنان جان گدازش سیخی است که دلهای مخالفان از ان کباب است کشت زار امال همگنان از جد اول
انامل سحابش سیراب واز صفیر عندلیب خوش الحان خامهٔ عدالت نگارش غم در خاطرها نایاب آب نفعش
طراوت بخش چمن شریعت ودین وبرق شمشیرش آتش خرمن حیات مخالفان دین مبین صفیر طوطی
خامه تدبیرش با حریر قلم تقدیر هم آواز وشهباز فکر صایبش در شکار معانی بلند عرش پرواز گره
جبین قهرش عقده کشای گرههای کاربستگان کشادگی کف احسانش سحاب مزارع املهای پژمردگان
خلوت نشینان صوامع ریاضت دعایش را مفتاح خزاین فیض یافته اند ومعتکفان مسجد عبادت بجز
استدعای خلود دولت ابد قرین ذکر ورد زبان ساخته اند صرصر قهرش اگر بر زمین وزد بر چهره
محیط حباب گردد واگر بر محیط وزد دامن گردون سپر بانی نماید با شعاع خورشید ضمیر انورش
آفتاب جهان تاب از شرم اظهار نورد در نقاب زر تار مستور گردیده رخ نمی نماید وماه چهارده شبه صبای

خونبرا

خویش را تکلف دانسته پرده یکشبه کلفت از چهره نمی کشاید اعنی السلطان الافخم والخاقان الاکرم
ملک بلاد الترک والدیلم مطوق رقاب العرب والعجم فرع الشجرة الطیبة النبویة غصن الدوحة العلیة
العلویة معدن الجود والامتنان منبع الفضل والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان بن الخاقان السلطان سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله تعالی ظلال جلاله
علی مفارق اهل الایمان لهذا ناصیه این نورسیده گلشن قدس را باسم اقدس مطلع خورشید فیروزی
وسعادت منور گردانید واین تحفه فرومایه را بدرگاه جهان پناه مرفوع داشته باوج عزت وکرامت
رسانید چون مشتمل بر عدد اخبار آبای طاهران سلاله اخیار ومحتوی بر احوال شریفه اجداد امجادان
زبده نتایج لیل ونهار است امید وصول بمنتهای درجه عز وقبول دارد وعجز وقصور خود را مانع حصول این
مأمول نمیداند وچون اشک ریختن در مصایب پیشوایان دین موجب جلای دیدهای ظاهر وباطن
مؤمنین میگردد انرا جلاء العیون مسمی گردانید وبر مقدمه وچهارده باب بعدد مقربان
رب الارباب مرتب ساخت وعلی الله توکلت فی جمیع اموری وهو حسبی ونعم الوکیل مقدمه در بیان
ثواب گریستن بر مصایب حضرت رسالت وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ومحزون بودن برای
ایشانست ابن بابویه ودیگران بسندهای موثق ومعتبر از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده اند که
هرکه بیاد آورد مصیبت ما را وبگرید برای انچه مرتکب شده اند از ما با ما باشد در درجه ما در روز قیامت
وکسیکه بیاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید وبگریاند گریان نگردد دیدهٔ او در روزیکه
دیدها گریان باشد وکسیکه بنشیند در مجلسیکه در ان مجلس احیای امر ما نمایند واحوال ما وآحادیث
ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزیکه دلها از ترس وبیم مرده باشد وعلی بن ابراهیم بسند حسن
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که هرکه ما را بیاد آورد یا ما در نزد او مذکور شویم وبیرون
آید از دیدهٔ او آب گریه بقدر پر پشه حق تعالی گناهان او را بیامرزد هرچند مثل کف دریاها باشد و

وشیخ مفید وشیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که هر که مهموم و مغموم
باشد برای ستمی که بر ما رفته است هر نفسی که کشد تسبیح در نامهٔ عملش نوشته شود و غم او برای ما
عبادت باشد و ستر ما را پنهان داشتن از دشمنان ما ثواب دارد ثواب جهاد فی سبیل الله تعالی پس حضرت
صادق علیه السلم فرمود که باید که این حدیث را بطلا نوشته شود وایضا شیخ طوسی بسند معتبر از آن
حضرت روایت کرده است که هر که از دیدهٔ او یکقطره اشک بیرون آید برای خونی که از ما ریخته شده است
یا حقی که از ما کم کرده اند یا عرضی که از ما یا یکی از شیعیان ما ضایع کرده اند حق تعالی او را در بهشت
ابد الاباد جا دهد و متنعم گرداند وایضا شیخ طوسی وشیخ مفید روایت کرده اند از احمد بن یحیی از محول بن
ابرهیم از ربیع بن منذر از پدرش که گفت از حضرت امام حسین صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود
که هر بنده که از دیدهای او یکقطره آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد جا
دهد پس احمد بن یحیی گفت که در شبی حضرت امام حسین صلوات الله علیه را در خواب دیدم و بخدمت آن
حضرت عرض کردم که محول بن ابرهیم چنین روایتی از شما بمن نقل کرد آیا شما فرموده اید حضرت فرمود
که بلی گفتم پس سند میانه من و شما افتاد و حدیث را خود از شما شنیدم و علی بن ابرهیم و ابن بابویه
وابن قولویه و سید بن طاوس رحمهم الله علیهم بسندهای صحیح از حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه روایت کرده اند که هر مؤمنی که از دیدهٔ او برای قتل حسین بن علی صلوات الله علیه قطرهٔ آب بیرون
آید که بر روی او جاری شود حق تعالی در بهشت برای او غرفهای کرامت گرداند و هر مؤمنی که آب از
دیدهٔ او بیرون آید و بر گونهٔ روی او جاری گردد برای آزاری که از دشمنان بما رسیده است در دنیا
حق تعالی در بهشت مکانی نیک برای او مهیا گرداند و هر مؤمنی که باو رسد آزاری بسبب ولایت و محبت
ما و از شدت و حرقت آن مصیبت آب از دیده بر روی او روان شود حق تعالی از روی او بگرداند هر آزاری را
وایمن گرداند او را در روز قیامت از غضب خود و آتش جهنم و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت

کرده است

کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل بن یسار پرسید که آیا شما شیعیان در مجالس با یکدیگر
می نشینید و حدیث ما را ذکر میکنید گفت بلی فدای تو شوم حضرت فرمود که من آن مجالس را دوست
دارم پس زنده گردانید امر ما را ای فضیل و خدا رحمت کند کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما و دین
ما را زنده بدارد ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و از دیدهٔ او مثل پر مگسی آب بیرون
آید خدا گناهان او را بیامرزد اگر چه مانند کف دریا باشد و ابن قولویه و برخی دیگر این حدیث را بسندهای
معتبر بسیار از آنحضرت روایت کرده اند وایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که ما نزد
او مذکور شویم و از دیدهای او آب جاری شود حق تعالی روی او را بر آتش حرام گرداند و ابن بابویه بسند حسن
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت بریان بن شبیب گفت که اگر میخواهی
که در درجات عالیهٔ بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک شو و برای شادی ما شاد شو و بر تو
باد بولایت و محبت ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد حق تعالی در روز قیامت او را با آن سنگ
محشور میگرداند وایضا بسندهای معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که حق تعالی مطلع بر زمین و ما را از جمیع خلایق اختیار کرد و از برای ما شیعه چند اختیار کرد که
یاری میکنند ما را و شاد میشوند برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای اندوه ما و مالها و جانهای
خود را برای ما صرف میکنند ایشان از مایند و بازگشت ایشان بسوی ماست و سید بن طاوس روایت
کرده است که ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند که هر که در مصیبت ما بگرید و صد کس را
بگریاند پس بهشت از برای او است و هر که بگرید و پنجاه کس را بگریاند بهشت از برای او است و هر که
بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای او است و هر که بگرید و بیست کس را بگریاند بهشت از برای
او است و هر که خود را بگریه بدارد بهشت از برای او است **باب اول** در بیان ولادت و وفات اشرف
کاینات و مخدوم اهل سموات و شافع روز عرصات ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله اشرف الصلوات و بعضی

از احوال کریمه و مناقب شریفه انحضرت است و مشتمل است بر شش فصل فصل اول در بیان نسب و اسم و کنیه
و لقب انحضرت است مشهور در نسب انحضرت اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن اد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن البنت بن حمل بن
قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم الخلیل علیهم السلم بن تارخ بن ناخور بن شروغ بن ارغو بن فالع بن غابر بن
شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن البارد بن مهلائیل بن قینان بن
انوش بن شیث بن ادم علیهم السلم و در نسب انحضرت اقوال دیگر هست که در حیوة القلوب ذکر کرده ایم و اشهر
انست که اسم عبد المطلب شیبة الحمد بود و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف مغیره و اسم قصی زید و او را مجمع
نیز میگفتند و اسم قریش نضر بود و هر یک بسببی از اسباب باین اسامی مسمی گردیدند و گویند که اسم ادریس
هود علیه السلم بود و بعضی گویند که غابر اسم انحضرت بود و اخنوخ ادریس علیه السلم و مادر انحضرت امنه
دختر وهب پسر زهره پسر کلاب بود و ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه واله فرمود که من شبیه ترین مردم بحضرت ادم علیه السلم و حضرت ادم علیه السلم شبیه ترین
مردم بود بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش عظمت و جلال خود بده نام نامیده و صفت مرا
بیان کرده و بزبان هر پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است و در توریة و انجیل نام مرا بسیار یاد
کرده است و کلام خود را تعلیم من نموده و مرا باسمان بالا برده و نام مرا از نام بزرگوار خود اشتقاق نموده
یکنام او محمود است و مرا محمد نام کرده و مرا در بهترین قرنها و در میان نیکوترین امتها ظاهر گردانید
و در توریة مرا احید نامید زیرا که بتوحید و یگانه پرستی خدا جسدهای امت من بر اتش جهنم حرام
گردیده است و در انجیل مرا احمد نامید زیرا که من محمدم و محمودم در اسمان و امت من حمد کنندگانند
و در زبور مرا ماحی نامید زیرا که بسبب من از زمین محو مینماید عبادت بتها را و در قران مرا محمد نامید

زیراکه

زیراکه در قیامت همه امتها مرا ستایش خواهند کرد بسبب انکه بغیر از من کسی در قیامت شفاعت نخواهد کرد
مگر باذن من و مرا در قیامت حاشر خواهند نامید زیرا که زمان امت من بحشر متصل است و مرا موقف
نامید زیرا که من مردم را نزد خدا بحساب میدارم و مرا عاقب نامید زیرا که من عقب پیغمبران امدم و بعد
از من پیغمبری نیست و منم رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم یعنی جنگها و منم مقفی که از قفای انبیا
مبعوث شدم و منم قثم یعنی جامع کمالات و منت گذاشت بر من پروردگار من و گفت ای محمد من هر پیغمبر را
بزبان امت فرستادم و بر اهل یکزبان فرستادم و ترا بر هر سرخ و سیاه مبعوث کردانیدم و ترا یاری دادم
بترسی که از تو در دل دشمنان تو افکندم و هیچ پیغمبر دیگر را چنین نکردم و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم
و برای احدی پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتها که از کافران بگیرند بسوزانند و عطا کردم
بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را که ان سوره فاتحه الکتاب و ایات سوره بقره است و برای تو
و امت تو جمیع زمین را محل سجده و نماز کردانیدم بر خلاف امتهای گذشته که میبایست نماز را در معبدهای خود
بکنند و خاک زمین را برای تو پاک کننده کردانیدم و الله اکبر را بتو و امت تو دادم و یاد ترا بیاد خود
مقرون کردم که هرگاه که امت تو مرا بوحدانیت یاد کنند ترا به پیغمبری یاد کنند پس طوبی برای تو باد ای محمد
و برای امت تو و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که گروهی از یهود بنزد من حضرت رسول صلی الله
علیه واله امدند و سؤال کردند بچه سبب ترا محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده اند و موده
که مرا محمد نامیدند زیرا که ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیده اند برای انکه مرا ستایش
میکنند در اسمان و ابو القاسم نامیده اند برای انکه حق تعالی در قیامت بهشت و جهنم را بسبب من قسمت مینماید
پس هر که کافر شده است و ایمان بمن نیاورده است از گذشتگان و ایندگان بجهنم میفرستد و هر که
ایمان اورده بمن و اقرار نماید به پیغمبری من او را داخل بهشت میکند اند و مرا داعی خدا خوانده است برای
انکه مردم را دعوت میکنم بدین پروردگار خود و مرا نذیر خوانده است برای انکه میترسانم باتش جهنم

نافرمانی من کند و بشیر نامیده است برای آنکه بشارت میدهد مطیعان خود را ببهشت و در حدیث
موثق روایت کرده است که حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلم پرسید که بچه سبب حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه را ابو القاسم کنیت کرده اند فرمود که زیرا که فرزندی قاسم نام داشت حسن
گفت عرض کردم که آیا قابل زیاده از این میدانی فرمود که بلی مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که من و علی پدر این امتیم گفتم بلی فرمود که مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله پدر
جمیع امت است گفتم بلی فرمود که مگر نمیدانی که علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است و باین سبب حق تعالی
او را ابو القاسم کنیت داده است گفتم پدر بودن ایشان چه معنی دارد فرمود که یعنی شفقت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله نسبت بجمیع امت خود مانند شفقت پدر است بر فرزندان و علی بهترین امت
آنحضرت است و هم چنین شفقت علی بعد از آنحضرت برای امت مانند شفقت آنحضرت بود زیرا که
او وصی و جانشین و امام و پیشوای امت بود بعد از آنحضرت پس باین سبب فرمود که من و علی هر دو پدر این
امتیم و حضرت رسول صلی الله علیه وآله روزی بر منبر بر آمد و فرمود که هر که قرضی و عیالی بگذارد
بر منست ادای دین و کفایت و هر که مالی بگذارد و وارثی داشته باشد مال او از وارث اوست پس باین
سبب آنحضرت اولی بود نسبت بامت خود از جانهای ایشان و هم چنین امیر المومنین علیه السلم بعد از آنحضرت
اولی بود بامت از جانهای ایشان و در حدیث موثق دیگر روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلم
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را ده نام بود پنج نام او در قرآنست و پنج نام دیگر در قرآن نیست اما آنها که
در قرآنست محمد و احمد و عبد الله و یس و طه و نون و اما آنها که در قرآن نیست فاتح و خاتم و کافی و مقفی و
حاشر و علی بن ابرهیم روایت کرده است که حق تعالی آنحضرت را مزمل نامیده است زیرا که در وقتی که
وحی بر آنحضرت نازل شد خود را بجامه پیچیده بود و خطاب مدثر باعتماد و اعتبار رجعت آنحضرت است پیش
از قیامت یعنی کسیکه خود را بکفن پیچیده زنده شود و برخیزد و باز دیگر مردم را از عذاب پروردگار

خود

خود بترساند و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی
من و امیر المومنین علیه السلم را از یک نور خلق کرد و از برای ما دو نام از نامهای خود اشتقاق کرد پس خداوند
صاحب عرش محمود است و من محمد و حق تعالی علی اعلاست و امیر المومنین علی است و ابن بابویه بسند صحیح از امام
محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که نام حضرت رسول صلی الله علیه وآله در صحف ابرهیم ماحی است و در توریة
حاد و در انجیل احمد و در قرآن محمد پس پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود که یعنی محو کننده بتها و
قمارها و صورتها و هر معبود باطلی و اما حاد یعنی دشمنی کننده با هر که دشمن خدا و دین خدا باشد خواه خویش
باشد و خواه بیگانه و اما احمد برای آن گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب اخلاق پسندیده است
از افعال شایسته او و تاویل محمد آنست که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و همه امتهای ایشان
ستایش میگویند او را و درود میفرستند بر او و نامش بعرش نوشته است محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
و صفار روایت کرده است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله را ده
نام است و در قرآن محمد و احمد و عبد الله و طه و یس و ن و مزمل و مدثر و رسول و ذکر چنانچه فرموده است
وَما مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَاتی مِن بَعدِی اسمُهُ اَحمَد و لَمّا قامَ عَبدُ اللهِ کادُوا یکونون
عَلَیهِ لِبَدًا و طه ما انزلنا علیکَ القرآنَ لِتَشقی و یس و القرآنِ الحکیم و ن و القَلَمِ و ما یَسطُرون و
و یا ایها المدثر و انا انزلنا الیکم ذِکرًا رسولًا پس حضرت صادق علیه السلم فرمود که ذکر از نامهای آنحضرت
است و ما ائمه اهل ذکریم که حق تعالی در قرآن امر کرده است که هر چه ندانید از اهل ذکر سوال کنید و بعضی از علما
از قرآن مجید چهارصد نام برای آنحضرت بیرون آورده اند و مشهور آنست که نام آنحضرت در توریة مود
مود است و در انجیل طاب طاب و در زبور فارقلیط و بعضی گفته اند که در انجیل فارقلیط است و اما
اسما و القابی که اکثر علما از قرآن استخراج کرده اند بغیر آنچه در سابق مذکور شد اینهاست شاهد و شهید
و مبشر و بشیر و نذیر و داعی و سراج منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین و نبی و امی و نور و نعمت

و رؤوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و سماوات و ذکر فصل دوم در بیان ابتداء نور شریف
آنحضرت بسند معتبر از ابوذر رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
من و علی بن ابیطالب علیه السلام از یک نور آفریده شده ایم و تسبیح خدا میکردیم در جانب راست عرش پیش
از آنکه خدا آدم را بیافریند بدو هزار سال پس چون خدا آدم را آفرید آن نور را در پشت او جا داد و چون در بهشت
ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون نوح در کشتی سوار شد ما در پشت او بودیم و چون ابراهیم علیه السلام را
با آتش انداختند ما در پشت او بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه منتقل میکردانید برحمهای
پاک و مطهر تا رسیدیم بسوی عبد المطلب پس آن نور را بدو نیم کرد و مرا در صلب عبد الله گذاشت و علی را
در صلب ابوطالب گذاشت و بمن پیغمبری و برکت داد و بعلی فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو
نام از نامهای مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و خداوند
بزرگوار اعلی است و برادرم علی است پس مرا برای رسالت و پیغمبری مقرر نمود و علی را برای وصایت و امامت
و حکم بحق در میان مردم و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که محمد و علی صلوات الله
علیهما دو نور بودند نزد خداوند عالمیان دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی خلایق را ایجاد نماید
پس چون ملائکه آن دو نور را دیدند یکی را اصل یافتند و از آن شعاعی لامع گردیده بود که فرع
آن بود پس گفتند خداوندا این چه نور است حق تعالی وحی نمود بسوی ایشان که این نوریست از نورهای
من اصلش پیغمبریست و فرع امامت است اما پیغمبری پس از محمد است بنده و رسول من و اما امامت پس از علی
است حجت و خلیفه من و اگر ایشان نمی بودند هیچیک از خلق را نمی آفریدم و در حدیث معتبر از آنحضرت
منقولست که حق تعالی خطاب نمود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که ای محمد بدرستیکه خلق کردم
تو و علی را نوری یعنی روح بی بدن پیش از آنکه خلق کنم آسمانها و زمین و عرش و دریا را پس پیوسته تهلیل
و تمجید میگفتید مرا بیگانگی و عظمت یاد میکردید پس هر دو روح شما را جمع کردم و یکی گردانیدم پس آن

روح مرا بپاکی و بزرگواری و یگانگی یاد میکرد پس آن روح را بدو قسمت کردم و هر قسمت را دو قسمت کردم
تا محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم بهم رسیدند پس خلق کرد حق تعالی فاطمه را از نور بینهما
روحی بی بدن پس آن نور در ما اهل بیت ساری و جاری شد و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه منقولست که پیوسته حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود و بغیر از او احدی نبود پس
خلق کرد محمد و علی و فاطمه را و بعد از هزار سال و هر روزگار جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه گرفت
بر آفریدن آنها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را بایشان گذاشت و ایشان
هیچ کاری نمیخواهند و اراده نمی نمایند مگر بمشیت الهی و بسند معتبر از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت فردوس چشمه هست از شهد شیرین تر و از مسکه
نرم تر و از برف خنک تر و از مشک خوشبوتر و در آن چشمه طینتی هست که خدا ما و شیعیان ما را از آن
طینت آفریده است پس هر که از آن طینت نیست از ما و شیعیان ما نیست و در حدیث دیگر فرمود که شنیدم از جدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که مرا آفریده شدم از نور خدا و اهل بیت من آفریده شدند
از نور من و محبان اهل بیت من آفریده شدند از نور ایشان و سایر مردم در آتش جهنم اند و بسند
معتبر از ابوسعید خدری منقولست که شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر
قول حق تعالی که با شیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا نمود از سجده حضرت آدم علیه السلام استکبرت
ام کنت من العالین که ترجمه اش اینست که آیا تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبه کان پرسید که
کیستند آن بلند مرتبه کان که مرتبه ایشان از ملائکه بلندتر است پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم در سراپرده عرش بودیم و تسبیح الهی
میکردیم و ملائکه بتسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق کند بدو هزار سال
پس چون خدا آدم را خلق کرد امر کرد ملائکه را سجده کنند برای آدم علیه السلام و امر نکرد ما را بسجود پس همه

ملائکه سجده کردند مگر ابلیس لعین که او با بود از سجده پس خدا با او خطاب نمود که آیا تکبر نمودی از سجده
یا آنکه بودی از آنها که بلندترند از آنکه سجده کنند آدم علیه السلام را بعنوان پنج بزرگوار که نام شریف
ایشان در سراپردهٔ عرش نوشته شده است و در حدیث معتبر دیگر از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی خلق کرد محمد صلی الله علیه واله را از طینتی که آن گوهری بود در
زیر عرش و از زیادتی آن طینت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را خلق کرد و از زیادتی طینت امیر
المؤمنین ما اهل بیت را خلق کرد و از زیادتی طینت ما دلهای شیعیان ما را خلق کرد پس دلهای ایشان
باین سبب مایل و مشتاق است بسوی ما و دلهای ما مهربانست نسبت با ایشان مانند مهربانی پدر نسبت بفرزند
و ما بهتریم از برای ایشان و ایشان بهترند از برای ما و رسول صلی الله علیه واله بهتر است از برای ما از همه
کس و ما بهتریم از برای او از همه کس و بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که
حق تعالی محمد و علی را و یازده امام از ذریهٔ ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو
نور خدا او را تسبیح و تقدیس میکردند و عبادت میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیافرینند و در حدیث
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه سایر خلق را
بیافرینند بچهارده هزار سال پس آنها ارواح بودند گفتند یا ابن رسول الله کیستند آن چهارده نفر
فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که آخر ایشان قائم است که
غایب خواهد شد و بعد از غایب شدن ظاهر خواهد شد و دجال را خواهد کشت و زمین را از هر جور و ستم
پاک خواهد کرد و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول صلی الله
علیه واله پرسیدند که بچه سبب پیشی گرفتی بر سایر پیغمبران و از همه افضل شدی و حال آنکه بعد از همه
مبعوث گردیدی فرمود که زیرا که من اول کسی بودم که اقرار کردم به پروردگار من و اول کسی که
جواب گفت در وقتی که حق تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را بر خود که گفت الست

بربکم

۸

بربکم و همه گفتند بلی پس من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار کردن بخدا
و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی ارواح را آفرید پیش کرد ایشان را نزد خود
پس خطاب کرد که کیست پروردگار شما پس اول کسی که سخن گفت رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان
ایشان بودند گفتند توئی پروردگار ما پس علم و دین خود را بایشان باز کرد پس با ملائکه گفت که
ایشان حاملان دین من و علم من اند و امینان در خلق من و علوم مرا از ایشان باید پرسید پس با فرزندان
آدم علیه السلام خطاب کرد که اقرار نمائید از برای خدا به پروردگاری و از برای این گروه بفرمانبرداری و ولایت
و محبت پس گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی با ملائکه فرمود که گواه باشید ملائکه
گفتند که گواه شدیم که نگویند فردا که ما از این غافل بودیم پس حضرت صادق علیه السلام گفت که والله
که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید کردند در میثاق در روز الست و شیخ ابوالحسن بکری در کتاب انوار که
تلویح ولایت سید ابرار تالیف نموده است روایت کرده است بسند خود از عبدالله بن عباس و جمعی از اصحاب
که چون حق تعالی خواست که محمد صلی الله علیه واله را خلق نماید با ملائکه گفت که میخواهم که خلقی بیافرینم
و او را تشریف و فضیلت دهم بر جمیع خلایق و او را بهترین پیشینان و پسینان و شفیع روز جزا گردانم
اگر نه آن بود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم پس بشناسید منزلت او را و او را گرامی دارید برای کرامت
من و او را تعظیم نمائید برای عظمت من پس ملائکه گفتند ای الهنا و سیدنا بندگان ترا بر آقای خود اعتراض
نمیباشد شنیدیم و اطاعت کردیم پس امر حق تعالی جبرئیل حاملان عرش را که تربت نورانی آنحضرت
از موضع ضریح مقدس او برداشتند و جبرئیل آن تربت را باسمان برد و در چشمه سلسبیل غوطه داد تا آنکه
پاکیزه شد مانند در سفید پس هر روز آنرا در نهری نهرهای بهشت فرو میبرد و عرض میکرد بر ملائکه
و چون ملائکه نور و ضیاء او را مشاهده مینمودند استقبال میکردند آنرا بتحیت و سلام و تعظیم و اکرام و بهر
صنفی از صفوف ملائکه که آنرا میگردانید ملائکه اعتراف بفضل او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمائی

که او را سجده کنیم هر اینه سجده خواهیم کرد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد بود او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش
و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و حوا را بیافریند چهارصد و بیست و چهار
هزار سال پس چون نور پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و
او را بپاکی یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود توئی مراد و مقصود من
از خلق عالم و توئی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را
نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس نور
آنحضرت درخشان شد و شعاع او بلند شد پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و
حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب
منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلی الله علیه و آله را که
داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سُبحانَ العلیِّ الاعلی
و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سُبحانَ عالِمِ السرِّ و اَخفی و در حجاب عزت ده هزار سال
میگفت سُبحانَ المَلِکِ المَنّانِ و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سُبحانَ مَن هُوَ غَنیٌّ لا یَفتَقِرُ
و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سُبحانَ الکَریمِ الاَکرَمِ و هفت هزار سال میگفت در حجاب
رحمت که سُبحانَ رَبِّ العَرشِ العَظیمِ و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سُبحانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّةِ
عَمّا یَصِفُونَ و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سُبحانَ العَظیمِ الاَعظَمِ و در حجاب منزلت چهار هزار
سال میگفت سُبحانَ العَلیمِ الکَریمِ و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سُبحانَ ذِی المُلکِ و
المَلَکُوتِ و در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت سُبحانَ مَن یُزیلُ الاَشیاءَ وَ لا یَزُولُ و در حجاب
شفاعت هزار سال میگفت سُبحانَ اللهِ وَ بِحَمدِهِ سُبحانَ اللهِ العَظیمِ پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

که پس

که پس حق تعالی از نور پاک محمدی صلی الله علیه و آله بیست دریا از نور آفرید و در هر دریا علمی چند بود که بغیر
از خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع
و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای انابت و
دریای عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای ریاضت و دریای علم و دریای حیا تا آنکه
در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای
بهترین پیغمبران من و ای اول آفریدهای من و ای آخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس آن نور از برای سجده
افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خدا از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری
از پیغمبران را آفرید پس آن نورها بر دور نور محمد صلی الله علیه و آله طواف میکردند و میگفتند سُبحانَ مَن
هُوَ عالِمٌ لا یَجهَلُ سُبحانَ مَن هُوَ حَلیمٌ لا یَعجَلُ سُبحانَ مَن هُوَ غَنیٌّ لا یَفتَقِرُ پس حق تعالی همه را ندا کرد که
آیا میشناسید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله پیش از سایر انوار ندا کرد که اَنتَ اللهُ الَّذی لا اِلهَ
اِلّا اَنتَ وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ رَبُّ الاَربابِ وَ مَلِکُ المُلُوکِ پس خدا او را ندا کرد که توئی برگزیده من
و دوست من و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آن را دو نیم کرد
و در یک نیم آن بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را
از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از
نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن
کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد
رسول الله پس چون قلم نام محمد صلی الله علیه و آله را شنید بسجده افتاد و گفت سُبحانَ الواحِدِ القَهّارِ سُبحانَ
العَظیمِ الاَعظَمِ پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را بنام خود
و یاد او را بیاد خود مقرون گردانیدی حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمیبود ترا خلق نمیکردم و نمی آفریدم

خلق خود را مکر از برای او پس او ست بشارت دهنده و ترساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده دوست

من پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السّلامُ علیك یا رسولَ الله آنحضرت در جواب فرمود که علیك السلام

منّی و رحمةُ الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنّت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را فرمود

که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا قیامت پس خدا ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمّد و آل محمّد

و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمّدی صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید و چهار

صفت انرا زینت بخشیده تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود

مقرّر فرموده پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد و چون زمین را

آفرید مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق فرمود تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را بر داشت

و سنکی عظیم آفرید که سنك بر پشت او مستقر کردید و ماهی عظیم آفرید که پای ملك بر روی او قرار گرفت

و کاوی عظیم آفرید که سنك بر پشت او مستقر کردید و ماهی عظیم آفرید که کاو بر پشت او قرار گرفت و ماهی بر

روی آب است و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است کسی بغیر از خدا نمیداند پس

عرش را بدو نور منوّر کردانید نور فضل و نور عدل و از نور فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل

خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی و از حلم مودّت و از سخاوت محبّت آفرید پس جمیع این صفات را در طینت

محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مؤمنانرا از امّت محمّد صلی الله

علیه و آله و سلّم آفرید پس آفتاب و ماه و ستارهها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملائکه را آفرید

از نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم پس نور مقدّس آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن

کردانید پس نور آنحضرت را هفتاد هزار سال در بهشت ساکن کردانید پس هفتاد هزار سال دیکر او را

در سدرة المنتهی ساکن کردانید پس نور آنحضرت را از آسمان باسمان منتقل کردانید تا باسمان

اوّل رسانید پس در آسمان اوّل ماند تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم علیه السلم را بیافریند پس

امر فرمود

امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین و قبضه از خاك برای بدن آدم فراکیرد پس ابلیس لعین

سبقت کرفت بسوی زمین و با زمین کفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و او را باتش عذاب

کند پس چون ملائکه بیایند بکو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بکیرید که آتش را در آن بهره باشد

پس چون جبرئیل نازل شد و زمین استعاذه نمود جبرئیل بر کشت و کفت پروردکارا زمین پناه کرفت بتو

از من پس او را رحم کردم و هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یك آمدند و بر کشتند حق تعالی عزرائیل را فرستاد

و چون زمین پناه بخدا برد عزرائیل کفت من نیز پناه میبرم بعزّت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از

بالا و پائین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین کرفت و بان سبب رنکهای

فرزندان آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی چنانچه آنها رحم کردند کفت فرمان

بردار تو بهتر بود از رحم کردن بران پس وحی نمود که میخواهم که از این خاك خلقی بیافرینم که پیغمبران

و شایستکان و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشند و ترا قبض کننده ارواح همه ایشان

کردانیم پس امر کرد خدا جبرئیل را که بیاورد آن قبضه سفید نورانی را که طینت مقدّس پیغمبر

آخر الزّمان صلی الله علیه و آله بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه کرّوبیان و ملائکه

صافّان و مسبّحان بیامدند بنزد موضع ضریح مقدّس آنحضرت و آن قبضه را کرفتند و باب تسنیم و

تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب خوشنودی و آب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از هدایت

و سینه انرا از شفقت و دستهای انرا از سخاوت و لطف و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفّت

و پاهای انرا از شوق و نفسهای انرا از بوی خوش آفرید پس مخلوط کردانید آن طینت را با طینت

آدم علیه السلم پس چون جسد آدم تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری میافرینم از کِل پس

چون او را درست کنم و روح در آن بدمم پس همه بسجده در آیید نزد او پس ملائکه جسد آدم علیه

السلام را بر کرفتند و در بهشت کذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق بودند که هر کاه مأمور

کردند بسجود سجده نمایند پس حق تعالی امر نمود روح ادم علیه السلام را که داخل بدن
او شو روح مکانی تنگی دید واز داخل شدن استعفا نمود پس حق تعالی فرمود که بکراهت
داخل شو وبکراهت بیرون بیا پس چون روح بدیدها رسید ادم جسد خود را دید و صدای
تسبیح ملائکه را می‌شنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن در آورد
و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وان اول کلمه بود که ادم بان تکلم نمود پس حق تعالی بان وحی نمود که
یَرْحَمُكَ اللّٰهُ ای ادم برای رحمت تورا خلق کرده ام ورحمت خود برای تو وفرزندان تو مقرر کرده ام
هرگاه بگویند مثل انچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده
سنت شده وهیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا کردن برای عطسه کننده
پس ادم علیه السلام نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است لا اله الا الله
محمد رسول الله واسماء اهل بیت ان حضرت را دید که بر عرش نوشته است
پس چون روح بپایش رسید پیش از انکه بقدمهایش برسد خواست
که برخیزد نتوانست وباین سبب خدا فرموده است خُلِقَ الْاِنْسَانُ
مِنْ عَجَلٍ یعنی افریده شده است انسان از تعجیل کردن در امور واز حضرت
صادق علیه السلام منقولست که روح صد سال در سر ادم علیه السلام بود
وصد سال در سینه ادم وصد سال در پشت وصد سال در زانوهای

11 در زانوهای او وصد سال در ساقهای او وصد سال در قدمهای او پس چون درست ایستاد خدا امر کرد ملائکه را بسجود
این بعد از ظهر روز جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس آدم از پشت خود صدای شنید بتسبیح وتقدیس الهی
مانند صدای مرغان پس گفت پروردگارا این چه صدا است فرمود ای آدم این تسبیح محمد عربیست بهترین اولین و آخرین
است پس سعادت برای کسیست که او را متابعت واطاعت نماید وشقاوت برای کسیست که او را مخالفت نماید
پس الحال ای آدم عهد مرا ادا [illegible] مگر در رحمهای پاکیزه از زنان عفیفه وطیبه وصلبهای پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت
پروردگارا بسبب این مولود شرف وبها وحسن ووقار مرا زیاده گردانیدی پس حق تعالی از طینت یک دنده آدم حوا را
آفرید وخواب را بر آدم مستولی گردانید وچون بیدار شد حوا را نزد بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا خدا مرا
برای تو آفریده است آدم گفت چه نیک است خلقت تو پس حق تعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز منست وتو بنده منی
شما را آفریده ام برای خانه که نام آن بهشت است پس مرا بپاکی یاد کنید وحمد وسپاس من بگوئید ای آدم حوا را خواستگاری کن
حوا را از من ومهرش را بده آدم گفت پروردگارا مهرش چیست فرمود که مهرش آنست که صلوات فرستی بر محمد وآل محمد
ده مرتبه پس آدم گفت پروردگارا پاداش تو برای این نعمت انست که ترا سپاس وشکر کنم تا زنده ام پس حوا را تزویج نمود
وقاضی خداوند عالمیان وعقد کننده جبرئیل بود وگواهان ملائکه مقربان بودند پس ملائکه در عقب آدم می ایستادند گفت
پروردگارا این چه سبب ملائکه در عقب من می ایستند حق تعالی فرمود برای آنکه نظر کنند در نور محمد صلی الله علیه وآله در صلب تو
آدم گفت پروردگارا آن نور را در پیش روی من قرار ده تا ملائکه در برابر روی من بایستند پس ملائکه در برابر او صف کشیدند
وایستادند پس آدم علیه السلام از پروردگار سوال کرد که نور در جای ظاهر شود که آدم ببیند پس حق تعالی نور محمد صلی الله علیه وآله
در انگشت شهادت ظاهر گردانید ونور علی را در انگشت دیگر ونور فاطمه را در انگشت میان ونور حسن را در انگشت کوچک
ونور حسین را در انگشت مهین وپیوسته این انوار از حضرت آدم علیه السلام ساطع بود مانند آفتاب وآسمانها وزمین وعرش
وکرسی در ایام ظلمت جلال همگی بان انوار منور وروشن گردیده بود تا هرگاه که آدم [illegible] او را
[illegible] این نور را [illegible] آن امانت ومیثاق منست پس [illegible]

با آدم بود تا آنکه حوا بحضرت شیث علیه السلام حامله شد پس آن نور منتقل شد بجبین حوا و ملائکه نزد حوا می آمدند و او را تهنیت
میگفتند پس چون شیث علیه السلام متولد شد نور محمد صلعم در جبین او مشتعل بود پس جبرئیل پرده در میان حوا و او آویخت و او را از دیدها
پنهان کرد پس چون بحد بلوغ رسید آدم علیه السلام او را طلبید و گفت ای فرزند نزدیک شده است از تو مفارقت نمایم پس نزدیک
من بیا و از من عهد و پیمان از تو بگیرم چنانچه حق تعالی از من گرفت پس آدم علیه السلام سر خود را بسوی آسمان بلند کرد پس حق جل و علا او را
میدانست امر نمود ملائکه را که از بال باز ایستادند از تسبیح و تقدیس و بالهای خود را بهم چسبیدند و مشرف شدند بر کنگرهای بهشت از برای تهنیت
خود و ساکن شد صداهای درهای بهشت و جاری شدن نهرها و صداهای برگهای آن و همگی گردن کشیدند برای شنیدن
ندای آدم و حق تعالی وحی نمود با و که ای آدم بگو آنچه میخواهی پس آدم گفت خداوندا ای پروردگار من [illegible] مرا
آفریدی بهترین خود [illegible] پس بسپردی آن نور را بمن [illegible] و آن نور منتقل گردید بفرزند من شیث و میخواهم از
عهد و پیمان بگیرم چنانچه از من گرفتی و تو را گواه بگیرم و ابلیس را از جانب حق تعالی رسید برای آدم بگیر از فرزند خود شیث عهد
و گواه بگیر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را الیس حق تعالی امر کرد جبرئیل را از زبان فرود آمد با هفتاد هزار ملک و بر
علم و تسبیح در دست گرفته بودند و جبرئیل حریر و قلم در دست داشت و بقدرت الهی آفرین شد بود پس بود که جبرئیل نزد
آدم علیه السلام و گفت ای آدم پرورد دگارت ترا سلام میرساند و میفرماید که بنویس برای فرزندت نامه عهد و پیمان خلافت
و نبوت را و گواه گیر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را الیس با نوشت و جبرئیل بران مهر زد و بشیث علیه السلام داد و جامه سبز
پوشانید از نور آفتاب روشنتر و از رنگ آسمان کوشن آینه بود [illegible] و بلکه حضرت جلیل مسرور نمود او را پس
پیوسته نور محمد صلی الله علیه و آله در جبین شیث لامع بود تا آنکه محادله بیضا را تزویج نمود و جبرئیل الحوریه را بعقد شیث
در آورد و چون با او نزدیکی نمود حامله شد بانوش پس منادی ندا کرد او را که او را بشارت باد برای نور مبارک حق تعالی که رسید باو
بشنیدن [illegible] را بتو سپرد پس چون انوش متولد شد و بحد کمال رسید شیث از عهد و پیمان گرفت و نور محمد صلی الله علیه و آله
منتقل شد بفرزند او قینان و از مهلائیل و از بسوی ادرد و از او بسوی اخنوخ که ادریس است و از ادریس منتقل شد بسوی
متوشلح و از و گرفت پس منتقل شد بسوی لمک پس بسوی حضرت نوح علیه السلام و از نوح بسام و از سام فرزندانش

۱۲ و از و بسوی فرزند او عابر و از و بسوی فالغ و از و بسوی ارغو و از و بسوی شارغ و از و بسوی ناحور و از و بسوی
تارخ و از او بسوی ابراهیم و از و بسوی اسمعیل و از او بسوی قیدار و از او بسوی همیسع و از او بسوی نبت و از بسوی
یشجب و از و بسوی ادد و از او بسوی عدنان و از او بسوی معد و از او بسوی نزار و از او بسوی مضر و از او بسوی
الیاس و از و بسوی مدرکه و از او بسوی کنانه و از او بسوی قصی و از او بسوی لوی و از او بسوی غالب و از او بسوی
فهر و از او بسوی عبد مناف و از او بسوی هاشم و او را عمرو العلا میگفتند و نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در روی او ساطع شد بحدی که چون داخل مسجد الحرام میشد کعبه از روی او روشن میشد و بوسه از روی انور ش ... نور بسوی
آسمان بلند میشد و چون از مادرش عاتکه متولد شد دو گیسوی داشت مانند گیسوهای اسمعیل و نور آنها بسوی آسمان ساطع بود
پس اهل مکه از مشاهده این حال تعجب کردند و قبایل عرب از هر جانب بسوی مکه آمدند و کاهنان بحرکت در آمدند و بتها
بفضیلت پیغمبر مختار گویا شدند و هاشم بهر سنگ و کلوخی که میگذشت بقدرت الهی بسخن در می آمدند و او را ندا میکردند که بشارت
باد ترا ای هاشم در این زودی از ذریت تو فرزندی ظاهر خواهد شد که گرامی ترین خلق باشد نزد خدا و بهترین
عالمیان باشد یعنی محمد که خاتم پیغمبران است و چون هاشم در راه بی میگذشت روشنی او هر طرف را روشن میکرد پس
چون هنگام وفات عبد مناف شد عهد و پیمان گرفت از هاشم که نور رسالت صلی الله علیه و آله را انسپارد مگر در رحمهای
پاکیزه از زنان مسلمه صالحه نجیبه پس هاشم قبول عهد نمود و پادشاهان همه آرزو میکردند که دختر خود را باو دهند و مالها
برای او میفرستادند و هر پادشاه بلوک و ملت ایشان راضی نشود و هاشم هر روز بسوی کعبه می آمد و هفت شوط طواف میکرد و بردامنهای
کعبه میچسبید و هر که نزد او می آمد او را اکرام میداشت و عبا را اکسوت میبخشید و گرسنه را طعام میخورانید و برهنه را
خود میپوشانید و قرض صاحبان قرض را ادا مینمود و هر که مبتلا به بلیه میشد بفریاد او میرسید و هرگز در خانه اش
با در بسته نمیشد و هر گاه ولیمه میکرد با اطعامی مینمود آنقدر میگذشت [illegible] را برای مرغان و وحشیان میبرد
و صحبت کرم او در آفاق جهان دوید و پادشاهی اهل مکه مسلط بر او مسلم گردید و کلیدهای کعبه و آب دادن حاجیان و

امور کعبه با او رسید و علم از او و کمان اسمعیل و پیراهن ابراهیم و نعلین شیث و انگشتر نوح را میراث گرفت پس حاجیان را
گرامی میداشت و رفع حوایج ایشان می‌نمود و چون هلال ذی الحجه طالع میشد امر میکرد مردم را که جمع شوند نزد کعبه پس خطبه میخواند
و میگفت ای گروه مردم برابری شما امان یافتگان بخانه او بید و درین موسم زیارت کننده‌گان خانه خدای آیند
و ایشان مهمانان خدا اند و مهمانان خدا سزاوارترند بگرامی داشتن از دیگران حق تعالی شما را مخصوص گردانیده
باین کرامت و نزدیک حاجیان می‌آیند بسوی شما ژولیده موی گرد آلود از هر دره عمیق و قصد شما مینمایند از هر مکان
دوری پس ایشان را مهمانی کنید و گرامی دارید تا خدا شما را گرامی دارد و بصحبت او اکابر قریش مالهای عظیم برای این
جسیم بیرون می‌آوردند و حوضهای پوست نصب میکردند و از آب زمزم پر میکردند برای آشامیدن حاجیان و از روز
شروع میکرد بضیافت ایشان و طعام از جهت ایشان نقل می‌نمود بسوی منی و عرفات و سالی در مکه قحطی بهم رسید و هاشم
ضیافت حاجیان نمیتوانست بکند هاشم شتر زیاده داشت فروخت و قیمت آنها را همگی صرف حاجیان کرد و قیمت یک شب برای
خود نگاه نداشت باین سبب صیت کرمش باطراف جهان دوید و آوازه همتش بتمام عالم رسید و چون خبر او بنجاشی پادشاه حبشه رسید
برای او هدیه‌ها برای او فرستادند و خواستند که دختران ایشان بیکدیگر دهند تا نور محمد بایشان منتقل گردد زیرا که
و رهبانان و علمای ایشان خبر داده بودند که این نور در جبین هاشم است و نور آنحضرت است پس هاشم قبول نکرد و دختران نجبای
قوم خود خواست و از او فرزندان ذکور و اناث بهم رسید فرزندان ذکور اسد و عمرو صیفی و اما اناث صعصعه و رقیه و خلاده
و شعثا بودند و باز نور حضرت رسول در جبین او بود و از این بسیار متألم بود پس شبی از شبها بر دور خانه کعبه طواف کرده
تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال نمود که او را فرزندی روزی کند که نور حضرت رسول در او بوده باشد پس در اثنای آن در خواب رفت
در خواب صدای هاتفی شنید که او را ندا کرد که بر تو باد بسلمی دختر عمرو که او طاهره مطهره و پاکدامن است از گناهان پس مهر گران
بده و او را خواستگاری نما زیرا که مانند او از زنان نخواهی یافت و از او تو را فرزندی روزی خواهد شد که پیغمبر آخر الزمان از
او بهم رسد پس هاشم از خواب بیدار شده و فرزندان مطلب و برادر خود مطلب را جمع کرد و خواب خود را بایشان نقل کرد پس

مطلب

خط اوصیف بکان مهر

نامه هدیه قیصر پادشاه روم

۱۳ مطلب گفت برای او این زن را نام بردی از قبیله بنی النجار است و در میان قوم مشهور و معروف است بنجابت و
عفت و کمال حسن و طراوت و جمال و قبیله او اهل کرم و ضیافت و عفت اند و لیکن نور او در شرافت و نسب
افضل و جمیع پادشاهان آرزوی مواصلت تو دارند و اگر درین امر عازمی رخصت فرما تا برویم و برای تو خطبه نمائیم هاشم گفت
حاجت برآورده شود دیگر سببی صاحبش من خود میخواهم بتجارت شام بروم و آنگاه او را در عرض راه خواستگاری نمایم پس
تهیه سفر خود ساز کرد و با برادر خود مطلب و پسران هاشم خود متوجه مدینه طیبه شده به قبیله النجار در آنجا بودند چون اهل مدینه
شدند نور محمدی صلی الله علیه و آله را از جبین هاشم ساطع بود تمام مدینه را روشن کرده و در جمیع خانهای ایشان پرتو افکند پس اهل مدینه
همگی بسوی ایشان مبادرت نمودند و پرسیدند که کیستید شما ما هرگز از شما نیکوتر ندیده بودیم از حسن و جمال خصوصا صاحب این
نور که شعاع خورشید جمال او جهان را روشن کرده است مطلب گفت ما همه اهل خانه خدا و ساکنان حرم حق تعالی ایم و فرزندان
لوی بن غالب و این برادر منست هاشم بن عبد مناف و از برای خواستگاری بسوی شما آمده ایم و میدانید که او را
جمیع پادشاهان اطراف استدعای مواصلت نموده‌اند و ابا کرده و خود رغبت نموده سلمی را از شما طلب نماید و پیرزنی در میان
آن گروه بود پس مبادرت نمود بجواب و گفت شما به ارباب عزت و فخر و شرف و سخاوت و فتوت و جود و کرم و آنکه
که شما خطبه او میکنید دختر منست اما مالک اختیار خود است و دیگر زنان اکابر و اشراف قبیله بسوی بنی قینقاع رفته است
اگر درینجا توقف نمایید مشمول ضیافت و کرامت ما خواهید بود و اگر بآن سوق تشریف ببرید مختارید اکنون بگویید که کدام یک از
شما خواستگاری او مینماید گفتند صاحب این نور ساطع لامع که از جبین او لامع است الکرام مصباح ظلام صاحب جود و اکرام هاشم
بن عبد مناف پیرزن گفت به به باین نسب بلند پایه رسیده‌ایم و بر اوج رفعت کشیده‌ایم و رغبت ما بسوی او زیاده است از رغبت او بما
و چون اختیار او با خود است اما شما بروید بسوی او و اکنون فرود آیید ای بهترین زوار و فخر قبیله پس ایشان را بانها مشغول عزت
و مکرمت فرود آوردند و بانواع ضیافتها ممتاز گردانیدند و شتران نحر کردند و خانه‌های بسیار برای ایشان گشودند و جمیع اهل مدینه و قبیله
اوس و قبیله خزرج برای مشاهده برای نور جمال هاشم بیرون آمدند و علمای یهود را چون نظر بر آن نور افتاد و جهان را دیده ایشان
خیره شد زیرا که در تورات خوانده بودند که این نور از علامات پیغمبر آخر الزمان است پس از دیدن اهل الکرام و گریه مشغول شدند

بنی قینقاع بود

اطفار

ایشان سؤال نمودند از ایشان که سبب گریه چیست گفتند این علامات آن کسیست که زود ظاهر شود و خونها بریزد و ملائکه
او را در جنگ مدد کنند و در کتابها نام او ماحی است و این نور اوست که ظاهر شده است پس چاره بود از استماع این خبر گریان
شدند و همگی کینه هاشم را در سینه خود جا دادند و از آن روز برای قتل آن نور کمر عزیمت بستند و چون روز دیگر صبح طالع شد هاشم اصحاب
خود را امر نمود و جامه‌های فاخر پوشیدند و خودها بر سر گذاشتند و زرهها در بر کردند و علم زرنگار را بلند کردند و هاشم را در میان
گرفتند مانند ماه در میان ستارگان و غلامان در پیش و اتباع و حشم در عقب روان گردیدند و از آن تیره متوجه بازار بنی قینقاع
شدند و پدر سلمی و اکابر قوم او با جمعی از یهود ان در خدمت ایشان روان شدند و چون نزدیک آن بازار رسیدند و مردم شهرها
و بوادی از نزدیک و دور در آن بازار حاضر شده بودند همگی دست از کارها کشیده و حیران نور جمال هاشم گردیدند و از هر طرف
بسوی ایشان دویدند و سلمی نیز در میان آن گروه ایستاده محو جمال هاشم گردیده بود ناگاه پدرش نزد او آمد و گفت بشارت میدهم
ترا بامری موجب سرور و شادی و فخر و عزت ابدیست از برای تو سلمی گفت آن بشارت چیست پدرش گفت ای سلمی این
آفتاب اوج عزت و ماه برج کرامت را اشاره به هاشم کرد بخواستگاری تو آمده است و در اطراف جهان بکرم و سخاوت و عفت
و کفایت معروف است پس سلمی از غایت حیا رو از پدر گردانید و پدر از فحوای کلام او رضا و خوشنودی فهمید پس هاشم در آن روز
خیمه از حریر سرخ برپا کرد و سراپردها در دور آن زدند و چون در خیمه خود قرار گرفت اهل سوق از هر سو نزد ایشان جمع شدند
و تفحص احوال ایشان کردند و بعد از اطلاع بر حقیقت حال پاره حسد در کانون سینه ایشان مشتعل شد زیرا که سلمی در حسن و جمال و عفت
و آداب و حسن خلق و کمال یگانه زمان و یکتای دوران بود پس شیطان بصورت مرد پیری متمثل شد و نزد سلمی آمد و گفت من
از اصحاب هاشمم و برای نصیحت تو نزد تو آمده‌ام این مرد اگر چه در حسن و جمال آن مرتبه دارد که دیدی و لیکن بسیار کم
بزنان رغبت دارد و زنی را [illegible] دوست دارد و زیاده از دو روز نگاه نمیدارد و زنان بسیار خواسته و طلاق گفته است و او در جنگها تیغ گذار
است و بسیار زنان را [illegible] سلمی گفت اگر آنچه میگویی در حق او راست باشد اگر قلعه پر از برای من پر از طلا و نقره
کند رغبت نخواهم کرد پس ابلیس لعین امیدوار شد و بصورت شخص دیگر از اصحاب هاشم متمثل شد و نزد سلمی آمد و باز مانند آن
افسانه‌ها را دیگر باره خواند و باز بصورت ثالثی متصور شد آن اکاذیب را اعاده نمود و چون پدر نزد او آمد و او را ملول و غمگین یافت

الی

۱۴ کرده چه

رسید ای سلمی چرا محزونی امروز هنگام شادی و سرور است و عزت و کرامت ابدی را میگریزی سلمی گفت ای پدر میخواهی
مرا بشخصی تزویج نمایی که رغبت بزنان ندارد و طلاق بسیار میگوید و در سالت در جنگها [illegible] چون این سخن شنید خندید و گفت
ای سلمی این مرد هیچیک از این صفات را که ذکر کردی متصف نیست بجود و کرم او مثل میزنند و از بسیاری طعام که بمهمانان
خورانیده [illegible] گوشت و استخوان برای ایشان شکسته او را هاشم نامیده‌اند و هرگز زنی را طلاق نگفته است
و در شجاعت و بسالت مشهور آفاقست و در خوشی و خوش زبانی نظیر خود ندارد و البته آنکه این سخنان بتو گفته است شیطانی
بوده است و چون دیگر سلمی هاشم را دید از محبت آن نور که در جبین مبین او بود بیتاب گردید و رسولی نزد او فرستاد
که فردا امر خواستگاری کن و بر مهری که از تو طلبند مضایقه مکن که من ترا مساعده مینمایم از مال خود پس روز دیگر هاشم
با اصحاب کبار خود بخیمه پدر سلمی آمدند و هاشم و مطلب و پسران عم ایشان در صدر خیمه نشستند و جمیع اهل مجلس در حیرت
هاشم نظر از روی او بر نمیداشتند پس مطلب بسخن آمد و گفت ای اهل شرف و کرامت و فضل و نعمت مائیم اهل بیت الله الحرام
و صاحبان مشعر عظام و بسوی ما میشتابند طوایف انام و خود میدانید شرف و بزرگواری ما را و بر شما ظاهر است
نور باهر محمدی صلی الله علیه و آله که حق تعالی آن را مخصوص ما گردانیده است و ما هم فرزندان بنی غالب که از آدم
ورثه داده است تا آنکه به پدر ما عبد مناف رسید و از او به برادرم هاشم منتقل گردیده است و حق [illegible] آن نعمت لوی
شما فرستاده آمده‌ایم و برای او فرزند گرامی شما را خواستگاری میکنیم پس عمرو پدر سلمی جواب گفت که از برای
شما است تحیت و اکرام و اجابت و اعظام و ما قبول کردیم خطبه شما را و اجابت نمودیم دعوت شما را و لیکن با جا آوردن
از عمل کردن بعادت قدیم ما که مهری که از برای این امر ذی‌شان مقدر باید داد که این عادت در میان ما بوده است
این [illegible] مطلب گفت صد ناقه سیاه چشم سرخ موی برای او میفرستیم پس ابلیس از جانب [illegible] پدر سلمی آمد
و گفت مهر را زیاده کن پدر سلمی بمطلب گفت ای بزرگوار قدر دختر ما نزد شما همین بود مطلب گفت هزار مثقال طلا نیز
میدهم باز ابلیس اشاره کرد بسوی پدر سلمی طلب کن زیادتی مهر را پدر سلمی گفت ای جوان تقصیر کردی در حق ما مطلب گفت
یک هزار عنبر و ده جامه سفید مصری و ده جامه عراقی اضافه کردیم باز شیطان اشاره بزیادتی کرد پدر سلمی گفت [illegible]

وچون نمودی باز کرامت فرما مطلب گفت پنج گز هم برای خدمت ایشان بپرسم با شیطان اشاره کرده زیاده مطلب پیر سلمی
گفت ای جوان هرچه میدهی باز بشما برمیگردد مطلب گفت ده اوقیه مشک و پنج قدح کافور زیر اضافه کردم ابا را
... هر وسیله که پدر سلمی فریاد کرده ای پسر پیغمبر دور شوم را در این مجلس حجت ادای مطلب بر ادا
کرده او را از خیمه بیرون کردند و یهودان با اندوه و مذلت بیرون رفتند پس برکرده یهودان بادیه گفت
مردی حکیم ترین دانایان شام و عراق است چو اادند بر او بیرون میدوید و مادر من نقشوم دختر خود را از اهل بلاد به جای
چهارصد نفر از یهود در خاطر بود بند شمشیرها کشیده بودند در برابر ایستادند و سادات حرم حمل نمودند شمشیرها کشیده
و مطلب را بر کرده یهود حمله آوردند هاشم ابلیس لعین حمله کرده ابلیس گریخت هاشم باو رسید و او را فرو کرد و زبان
زد پس چون نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برادر ما پدید نمود و زد و ماند بادی در روی ولیکن هاشم برین رفت
و هاشم چون بجانب مطلب نظر کرده دید بیش یهود را به دو نیم کرده است و هاشم و اصحاب او بسیاری از یهود را کشته بود
چون خبر بمدینه رسید مردان و زنان از اطراف دویدند و چون مقاتلو یهود کشته شده بودند و برهم ... و دند و عداوت
یهود نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده تر شد پس هاشم گفت برظاهر تاویل خواب ... و پدر سلمی از هاشم
و مطلب التماس نمود و اسباب ولیمه مهیا کرد و جمیع حاضران را اطعام نمود و پدر سلمی بنزد دختر آمد و گفت شجاعت هاشم را
مشاهده کردی و اگر من از او التماس نمیکردم یکی از یهود را زنده نمیگذاشت سلمی گفت ای پدر آنچه خبر مرا در مهیای کمین دار
ملامت لاامان برو انکمین پس پدر سلمی بنزد اهل حرم آمد و گفت ای بزرگواران اندوه و کینه را از سینها بیرون کنید و
دختر من هدیه شماست و از شما هیچ توقع ندارم مطلب گفت آنچه گفته ام باز یاد نمیدهم و ... بسوی هاشم و گفت ای
برادر آنچه گفته ... بیکدیگر مصافحه کردند و پدر سلمی زر بسیار و مشک و عنبر و کافور فراوان بر هاشم و مطلب
و سایر اصحاب ... نثار کرده محملها بار کردند و بسوی مدینه مراجعت نمودند و در مدینه زفاف آن عروس عبد مناف
بان دره صدف کرامت و عفاف متحقق شد و بعد از تحقیق التیام و مشاهده و اخلاق پسندیده آن پدر تمام ... انجمن
از هاشم بیعت مهر گرفته بود با انصاف آن دختر دو در همان شب درشاهوار نطفه طیب عبد المطلب در صدف رحم طاهر سلمی منعقد

15 شد و نور محمدی صلی الله علیه و آله از جبین مبین سلمی ساطع گردید و اهل یثرب بمکه سلمی را برای کرامت ... تهنیت گفتند و
از آن نور از حسن و طراوت آن یگانه گوهر مضاعف گردید و زنان مدینه بخدمت بدیدن جمال آن می آمدند و از نور روی
آن حیران میماندند و هر درخت و سنگ و کلوخ که میگذشت لواء نبوت با تحیت و سلام و تهنیت و اکرام نمودند و بو...
از جانب راست میشنید ای سلمی بشنو که السلام علیک یا حامل النبوه و این غرایب را به هاشم نقل میکرد و از فرط ... می نمود
تا آنکه شبی شنید که منادی ندا کرد که بشارت باد ترا که خداوند ترا زادن فرزندی را که بهترین اهل شهرها ... است
چون سلمی این ندا را شنید دیگر نگذاشت که هاشم با او نزدیکی کند و هاشم چند روز بعد از آن در مدینه ماند و وداع کرد
سلمی را و گفت ای سلمی بتو سپردم امانتی را که حق تعالی با آدم سپرد و آدم بشیث سپرد و پیوسته اکابر دین این نور را به
سپرده اند تا آنکه این نور بزرگوار بما رسید و کرامت ما از آن مضاعف گردید اکنون آن نور را با امر الهی
بتو سپرده ام و از تو عهد و پیمان میگیرم که ... است و محافظت نمایی و اگر در غیبت من آن فرزند بزرگوار بظهور
آید باید که نزد تو از دیده گرامی تر و از جان عزیزتر باشد و اگر تو را ... دیده بر او ... آن
دشمنان او بسیارند خصوصاً یهودان که عداوت ایشان در اول از ظاهر است و اگر از این سفر برگردم و خبر وفات
من بتو رسد باید که در محافظت و کرامت او تقصیر ننمایی و چون بسن شباب رسد او را بحرم خدا برگردانی و او را
از عموهای او دور نگردانی که خانه خدا خانه عزت و نصرت ما است سلمی گفت سخنان ترا شنیدم و بجان قبول کردم
و دلم را از ذکر مفارقت خود بدرد آوردی ... خداوند عظیم سوال مینمایم که زود بسوی برگرداند پس هاشم
برادر خود و سایر اقارب بیرون آمدند و هاشم رو بسوی ایشان کرد و گفت ای برادران و خویشان من مرگ
راهیست که هیچکس را از آن چاره نیست و من از شما غایب میشوم و نمیدانم که بسوی شما آیم ... شما را وصیت
میکنم که با یکدیگر متفق باشید و از یکدیگر جدا نشوید که موجب ذلت و خواری شما میگردد و زیاد دشمنان و عزت ایشان و دشمنان
... عزت و دولت شما بگیرند و برادرم مطلب را خلیفه خود میکنم بر شما زیرا که او عزیزترین خلق است نزد من و اگر ... حجت
مرا بشنوید و او را پیشوای خود گردانید و کلیدهای کعبه و سقایه زمزم و علم جنگ را باو ... و آنچه از کارها ... بما رسیده است

تسلیم باو نمایید فیروز و سعادتمند میگردید و وصیت میکنم شما را در حق فرزندی که در رحم سلمی است که او را شأنیست
بزرگ و رتبه ایست عظیم پس در هیچ باب مخالفت قول او مکنید ایشان گفتند شنیدیم گفتار ترا و اطاعت کردیم فرموده
ترا و لیکن الهای ما را از وصیت خود بکشتی پس هاشم بجانب شام متوجه شد و چون بمقصد خود رسید و مطاع خود را فروخت و
امتعه مناسب خرید و تحفها و هدیها برای سلمی تحصیل کرد و خواست که بجانب مدینه سفر کند او را عارضه روداد و از رفتن
باز ماند و در روز دیگر مرض بر او سنگین شد پس بر رفقا و غلامان و ملازمان خود گفت که علامات مرگ در خود مشاهده
مینمایم و گویا مرا ازین درد رهایی نیست برگردید بسوی مکه و چون بمدینه برسید سلام مرا بسلمی برسانید و او را تعزیت بگویید و
در باب فرزند من باو وصیت نمایید که من غمی نمیخورم مگر از آن فرزند ارجمند ام پس بعد از دو روز دیگر آثار موت بر او ظاهر
گردید و عساکر ارتحال نزد او متواتر رسید فرمود دوات بیارید و دوات و کاغذی طلبید و بعد از جناب مقدس ذات او این
نامه ایست از بنده ذلیل نوشته در روزی که فرمان مولای او باو رسیده بود در بازگشت و از نشأه فانی بسوی نشأه باقی تعبیر
اما بعد این نامه را هنگامی نوشتم که جان من در کشتی مرگ بود و هیچکس را از مرگ گریزی نیست و اموال خود را بسوی شما
فرستادم که در میان خود بالسویه قسمت نمایید و آن گوهری که از شما در راه است و نور شما با اوست که عزت شما از اوست
یعنی سلمی را فراموش مکنید و وصیت میکنم شما را باحترام فرزند دلبند خود و رعایت حق او و فرزندان مرا سلام برسانید و پیام
و سلام مرا بسلمی رسانید و بگویید که آه که من از قرب وصال او بسر نرسیدم و بدیدار فرزند دلبند خود بهره مند نگردیدم و سلام
و رحمت خدا بر شما باد تا روز قیامت پس نامه را پیچید و مهر خود را بر آن کرد و بایشان سپرد و گفت مرا بخوابانید چون
خوابانیدند نظر بسوی آسمان افکند و گفت مدد ای رسول پروردگار من نور مصطفی که من حامل آن بودم و چون این را
گفت بساط زندگانی درنوردید و از عالم فانی رحلت نمود گویا چراغی بود خاموش شد پس آن جناب را تجهیز و تغسیل و تکفین نمودند و در غزه شام آن
معدن کرم و انعام را دفن کردند و بجانب مکه روان شدند و چون بمدینه رسیدند صدا بناله و افغان بلند کردند و از استماع
این صدای وحشت افزا زنان و مردان مدینه از خانها بیرون دویدند و سلمی و زنان دیگر گریبان جامها چاک کردند و سلمی فریاد
برآورد و اهاشماه که ... از تربت تو در زمین غربت بود و بعد از تو برای فرزندی که از او امید بودی و میوه او را نچشیدی پس سلمی

واهاشماه

شمشیر هاشم را گرفته و شتران و اسبان او را با کرد و قیمت همه را از مال خود تسلیم کرد و با وصی هاشم گفت که مطلب را از من
دعا برسان من بر عهده را در نوشتم و مردان بعد از او بر من حرام اند و چون غلامان و اموال هاشم بمکه رسیدند زنان مکه
موها پریشان کرده گریبانها دریدند و آسمان و زمین بر ایشان گریستند و چون وصیت نامه هاشم گشودند مصیبت ایشان
تازه شد و بوصیت او مطلب را رئیس و مقتدای خود گردانیدند و علم اکبر را و کلیدهای کعبه معظمه و سقایت زمزم و رفاده
حاجیان حرم و کمان اسمعیل و نعلین شیث و پیراهن و انگشتر نوح و سایر تبرکات انبیا علیهم السلام که در دست ایشان بود همه را
بمطلب تسلیم نمودند و چون هنگام وضع حمل سلمی شد الم که زنان همسایه باو رسید ناگاه صدای هاتفی شنید که ای زینت
زنان بنی النجار بردبار فرزند بیاور و از دیده و نظار کیان مستور دار که اهل جمیع اقطار از او سعادتمند گردند چون صدای منادی
شنید دربار را بست و بر دربار او آویخت و کسی را از حال خود مطلع نگردانید پس ناگاه دید که حجابی از نور بر او زده
شد از زمین تا آسمان تا شیاطین نزدیک او نیایند پس شیبة الحمد متولد شد و نور محمد صلی الله علیه و آله از وی ساطع گردید
در ساعت خندید و تبسم نمود و چون او را برگرفت موی سفیدی در سر او دید شیبة الحمد نام کردند و سلمی ولادت خود را پنهان
کرد تا یکماه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از یکماه اهل و زنان اقارب مطلع شدند و بتهنیت او آمدند اعمام او نیز
آمدند از غرایب احوال آن مولود متحیر شدند و چون دو ماهه شد براه افتاد و یهودان که در مدینه بودند او را دیده
کینه او بتاب شدند زیرا که میدانستند که آن نور که از او ساطع است نور پیغمبریست که ایشان را خواهد کشت و دینهای ایشان را
برطرف کرد و چون هفت سال از عمر شریف او گذشت جوانی شد در نهایت قوت و شوکت و صولت و بارهای گران را
برمیداشت و بر زمین میزد پس مردی از قبیله بنی الحارث برای حج بمدینه شد ناگاه نظر بر طفلی افتاد مانند
پاره ماه نور او ساطع است با جمعی از کودکان بازی میکند پس نزد ایشان ایستاد و در تماشای حسن صورت و سیرت
او حیران گردید و گفت زهی سعادتمند کسی که ترا دید با او تیر و بازی میکرد و میگفت منم فرزند زمزم و صفا پسر هاشم
همین بس ... ای شرف من پس آن مرد نزدیک آمد و گفت ای جوان چه نام داری گفت شیبه پسر هاشم پسر عبد مناف
مردن عموهای من ... کردند مرا و با مادر و خالهای خود در غربت مانده ام تو از کجا آمدی ای عم من گفت از مکه

و اطفال را دید [illegible]

گفت چون بسلامت بمکه بر گردی فرزندان عبدمناف را بعد سلام من بایشان برسان و بگو زنی دارم بسوی شما از طفل یتیمی که پدرش
مرده و عموهایش با او جفا کردند ای فرزندان عبدمناف زود فرا او رسید و وصیت هاشم را ضایع مگذارید نسل او را او هر نسیم که
از سوی مکه [illegible] بهار او را می شنوم و در آرزوی وصلت شما شبها بروز می آورم پس آن مرد از استماع این رسالت گریان
شد و بسرعت تمام بجانب مکه روان شد و چون بمجلس اولاد عبدمناف درآمد بعد از تحیت و سلام گفت ای اکابر و سروران
فرزندان عبدمناف از عزت خود غافل شده اید و چراغ هدایت خود را در خانه دیگران افروخته اید پس نام عبدالمطلب را بایشان
ابلاغ کرد ایشان گفتند ما نمی دانستیم که او باین مرتبه رسیده آن رسول گفت بخدا سوگند که هیچ زنی در صباحت و دلالت و عقل و مکارم
او مانند خورشید اوج حسن و جمال است و نور دین اهل فضل و کمالست پس مطلب [illegible] پس مرکب طلبید و سوار شده
تنها عنان عزیمت بصوب مدینه معطوف گردانید و بسرعت تمام خود را بمدینه رسانید و چون داخل شد شیبة الحمد را دید با کودکان
بازی میکند پس او را بنور محمدی صلی الله علیه و آله شناخت و دید که سنگی عظیم برداشته است و میگوید منم پسر هاشم که مشهور است
بعطا پس چون مطلب این سخن را شنید ناقه را خوابانید و گفت نزدیک من بیا ای یادگار برادر من پس شیبه بسوی او دوید
و گفت کیستی تو که دلم بسوی تو مایل گردید و گمان میبرم که یکی از اعمام منی گفت منم مطلب عموی تو او را در بر گرفت و بوسید
و میگریست پس گفت ای فرزند برادر میخواهی ترا ببرم بشهر پدر و عموهای تو که خانه عزت تست گفت بلی میخواهم پس مطلب برادرزاده
شیبه را با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شد پس شیبه گفت ای عم من بسرعت برو که میترسم خویشان مادرم مطلع شوند
و شجاعان قبیله اوس و خزرج با ایشان موافقت کنند و نگذارند مرا بیرون بری مطلب گفت ای فرزند برادر عصمت محمدی ترا
کفایت از شر ایشان می نماید و چون یهودان مطلع شدند که شیبه با عم خود مطلب تنها روانه مکه شد طمع کردند در قتل ایشان و
یکی از رهبان یهود که او را حی می گفتند پسری داشت لاطیه نام روزی لاطیه بیرون آمده با اطفال بازی کرد شیبه استخوان شتری
بر سر او زد و سرش را شکست و گفت ای فرزند یهود به اجلت نزدیک تر است و بزودی خانه های شما خراب خواهد شد
و چون این خبر بپدر او رسید در غایت خشمناک گردید و این کینه عداوت در سینه ایشان بود پس چون این خبر را شنیدند اتفاق کردند میان
یهودان گروهی از یهودان بر آن پسر که از جهت سیده با عم خود تنها رفته است پس او را دریابند و هلاک کنند و از نژاد او کسی نماند

17 هفتاد نفر از یهود مسلح خود را درست کردند و از عقب ایشان روان شدند پس در شب چون صدای سم ستوران ایشان
بسمع مطلب رسید گفت ای فرزند برادر رسیدند آنها که از ایشان حذر کردیم شیبه گفت راه را بگردان ای عم مطلب گفت
نور جبین تو راهنمای آن گمراهان خواهد گردید و بهر سو رویم بما خواهند رسید شیبه گفت روی مرا بپوشان تا شاید آن نور مخفی گردد
پس مطلب جامه را سینه کرد و بر روی شیبه آویخت پس آن نور باز ساطع بود و تفاوتی نکرد و گفت ای فرزند برادر این نور
خورشید جمال تو نور هدایت کل است نتوان پوشید و کسی او را پنهان نتواند نمود و ترا قدری عظیم نزد الله تعالی است و آن
خداوندی که آن نور را بتو عطا کرده هر گزندی را از تو دفع خواهد کرد پس یهودان بایشان رسیدند شیبه با عم خود گفت مرا فرود
آور تا قدرت الهی را بتو بنمایم چون بزمین رسید روی بر خاک سجده افتاد و بخاک نالید و گفت ای پروردگار نور و ظلمت
و آفریننده صفت فلک بارفعت و قسمت کننده روزیهای امت سوال میکنیم از تو بحق شفیع روز جزا و نور بزرگواری که مرا
(رسیده دو در ابر ایشان) بآن گرامی نمودی که دشمنان ما را بخود مشغول ساز چون دعای او تمام شده بود در خیل یهود در دلهای ایشان ضعف گشته و بقدرت الهی هیبتی
عظیم از شیبه و عم او بر ایشان مستولی شد و از روی تملق و مدارا گفتند ای بزرگواران نیکوکار ما بقصد ضرر شما نیامده ایم
ولیکن میخواهیم شیبه را بسوی مادرش برگردانیم که چراغ شهر ما است و مایه برکت و نعمت ما است شیبه گفت از شما دور کنید
دیگری نمیم و چون قدرت الهی بر شما ظاهر شده است این سخن میگوئید پس یهود خایب و محزون دل برگشتند و چون قدری راه رفتند
لاطیه بر وجه یاران گفت طلب آنید که این گروه معدن سحرند و ما را جادو کردند بیائید تا پیاده بر گردیم و ایشان را
دفع کنیم پس تیغ شرهای آبدار کشیدند و بجانب آن دو بزرگوار برگردیدند و چون نزدیک ایشان رسیدند مطلب گفت اکنون
مطلب شما ظاهر شد و جهاد شما واجب گردید پس مطلب کمان خود را گرفت و بچند تیر چندین از ایشان را بجهنم فرستاد و همگی یکدفعه
حمله آوردند و مطلب بنام خدا بر دو با ایشان مجادله میکرد و شیبه میگریست و تضرع بدرگاه قادر ذوالجلال میکرد تا آنکه غباری از دور
پیدا شد و صهیل اسبان و قعقعه سلاح شجاعان بگوش ایشان رسید و چون نزدیک رسیدند مطلب دید که سلمی مادر خود
(کرد ای از شجاعهم) و چهارصد نفر از شجاعان اوس و خزرج بطلب شیبه آمده اند و چون سلمی دید که یهودان با مطلب مشغول محاربه اند بانگ زد که ای بزرگان
این چه کرده است پس لاطیه روی بهزیمت نهاد مطلب گفت بکجا میروی ای دشمن خدا و شمشیری زد و او را بدو نیم کرد و شجاعان

اوس و خزرج رو آوردند بر یهود و جمیع احبار ایشان بیرون رفتند پس آوردند مطلب مطلب شیبه را برداشت
پس سلمی بر فرزند خود رسید و قبیله خود را از قتال منع کرد و خطاب نمود با مطلب که تو می‌خواهی فرزند شیبه را از مادر
خود جدا کنی مطلب گفت من آمده‌ام که می‌خواهم شرف او را و عزت او را بر عزت بیفزایم و برادر او مهربان‌ترم از شما
و امید دارم که حق تعالی او را صاحب حرم و پیشوای امم گرداند و عم عموی او مطلب پس سلمی گفت مرحبا خوش آمدی اما جدا از من
نطلبیدی و در بردن فرزند من و من شرط کرده‌ام که پدر او را چون فرزندی بهم رسید از من جدا نکنند پس سلمی با فرزند خود شیبه
گفت ای فرزند گرامی اختیار با تست اگر می‌خواهی با عم خود برو و اگر می‌خواهی با من برگرد شیبه چون سخن مادر خود را شنید سر را
افکند و قطرات اشک فرو ریخت و گفت ای مادر مهربان نمی‌خواهم که ترا بگذارم و مجاورت خانه خدا و اخوالم اگر
میخواهم بروم و اگر نه بسیر کردم پس سلمی گریست و گفت خواهش ترا بر خواهش خود اختیار کردم و بضرورت دوری و مفارقت ترا
بر خود گذاشتم پس مرا او بوس کن و خبرهای خود را از من باز مگیر و او را در بر گرفت و وداع نمود و با مطلب گفت ای فرزند
عبدمناف امانتی را که برادرت بمن سپرده بود بسوی تو تسلیم کردم پس او را محافظت نما و چون هنگام تزویج او شود زنی از نسب او
باشند در عزت و نجابت و شرف تحصیل کن مطلب گفت ای گرامی بزرگوار کرم کردی و احسان نمودی و تا زنده‌ام حق ترا فراموش
نخواهم کرد پس مطلب شیبه را ردیف خود نمود و بجانب مکه متوجه شد چون آفتاب جمال شیبه از درهای مکه طالع گردید پرتو نور
او بر کوههای مکه و کعبه تابید و آن استثنای موجب حیرت اهل مکه گردید و از خانه‌ها بیرون شتافتند و چون مطلب را دیدند پرسیدند
که این کیست که با خود آورده برای مصلحت گفت بنده منست پس باین سبب شیبه را عبدالمطلب نامیدند پس او را بخانه
و مدتی امر او را مخفی داشت و مردم از نور او تعجب می‌نمودند و نمیدانستند که او جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود پس امر او
در میان قریش عظیم شد و در هر راه از او برکت می‌یافتند و در هر مصیبت و بلیه باو پناه میبردند و در هر قحط و شدت متوسل بنور حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میشدند و حق تعالی دفع آن شده از ایشان می‌نمود و معجزات باهرات از آن نور ظاهر میگردید

فصل سیم در بیان تاریخ ولادت باسعادت آنحضرت است پس بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه ولادت
باسعادت آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول شده و اکثر مخالفان در دوازدهم شمرده‌اند و نادری از مخالفان در هشتم یا در دهم

ماه مذکور قائل شده‌اند و شاذی از ایشان گفته‌اند در ماه رمضان واقع شده و محمد بن یعقوب کلینی گفته است که
ولادت آنحضرت واقع شد در دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود در سالی که فیل آورده بودند برای خراب
کردن کعبه و بحجاره سجیل معذب شدند و در روز جمعه وقت زوال و بروایت دیگر نزد طلوع فجر بود پیش از بعثت
[آن] سال و مادرش بآنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل عبدالله بن عبدالمطلب و ولادت آن
حضرت در مکه معظمه شد در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ کسی که داخل خانه
شود و خیزران آن حجره را از آنخانه بیرون انداخت و آن را مسجد کرد که مردم در آن نماز کنند تمام شد کلام کلینی
و گویا در تعیین روز ولادت تقیه فرموده و موافق مشهور میان مخالفان بیان کرده است و در کتاب عدد قویه گفته است
که ولادت آنحضرت نزد طلوع صبح روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد و بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل یا
چهل و پنج روز یا سی سال بعد از آن و بعضی گفته‌اند در همان روز بود و مشهور آنست که در همان سال بود و عامه گفته‌اند که در روز
دوشنبه بود و گویند که هشت سال از پادشاهی انوشیروان مانده بود و بعضی گفته‌اند که در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان
بود و طبرسی گفته است که چهل و دو سال از ابتدای پادشاهی انوشیروان گذشته بود و مؤید این قول است روایت مشهور که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که متولد شدم در زمان پادشاه عادل و گویند که موافق تقویم سباطا رومی بود و
هفدهم ماه قوس بود و غفر از منازل قمر طالع بود و ابومعشر گفته است که طالع ولادت آنحضرت درجه بیستم جدی بود
و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل و آفتاب در شرف بود در حمل و زهره در حوت بود در شرف
و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و راس در جوزا بود و ذنب در قوس بود در خانه که متولد شد پس
حضرت آن خانه را به عقیل بن ابی طالب بخشید و عقیل آن را فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد و
چون زمان هرون شد خیزران مادر او آنخانه را بیرون کرد از خانه محمد بن یوسف و مسجد کرد و الحال بهمان حالت باقیست
و مردم بزیارت میروند و ابن بابویه گفته است که حامله شدن مادر آنحضرت باو در شب جمعه دوازدهم جمادی الآخر بود و ابن
بابویه بسند معتبر روایت کرده است از ابوطالب که عبدالمطلب گفت شبی در حجر اسمعیل خوابیده بودم ناگاه خواب عجیبی دیدم

بو خواستم و در راه یکی از کاهنان مرا دید که میلرزم و موها بر دو چشم منحرف گشت چون آثار تحیر در من مشاهده کرد گفت چه شده
بزرگ عرب را که رنگش چنین متغیر گردیده است آیا حادثه از حوادث دهر او را رو داده است گفتم بلی امشب در حجر خوابیده
بودم در خواب دیدم درختی از پشت من روییده و چندان بلند گردید که سرش باسمان رسید و شاخهایش مشرق و مغرب را گرفت
و نوری از آن درخت طالع گردید هفتاد برابر نور آفتاب بود و عرب و عجم را دیدم که سجده میکردند برای آن درخت و هر روز
عظمت و نور او در تزاید بود و گروهی از قریش میخواستند که آن درخت را بکنند و چون نزدیک میرفتند جوانی از همه کس
نیکوروتر و پاکیزه جامه تر ایشان را از او و پشتهای ایشان را میشکست و دیدهای ایشان را میکند پس دست بلند کردم که شاخی از شاخهای
آن را بگیرم آن جوان صدا زد مرا و گفت ترا از آن بهره نیست گفتم درخت از من است و من از آن بهره ندارم گفت بهره از آن کسی
است که در آن آویخته اند پس هراسان از خواب برآمدم پس کاهن این خواب را شنید رنگش متغیر گردید و گفت
راست میگویی از صلب تو فرزندی بیرون خواهد آمد که مالک مشرق و مغرب گردد و پیغمبر شود پس عبد المطلب گفت ای ابو طالب
سعی کن که آن جوان را یاری آن تو بوده باشی پس ابو طالب پیوسته بعد از نبوت آنحضرت این خواب را ذکر میکرد و میگفت
والله آن درخت ابو القاسم امین بود مؤلف گوید ظاهر آنست که آن جوان تعبیرش امیر مومنان باشد و ابن شهر آشوب
روایت کرده است که چون بر مامون وفور علم حکیم ایزد خواه در علم نجوم ظاهر شد روزی با او گفت تو با این علم و زیرکی چرا
ایمان نمی آوری به پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم با وجود حال آنکه دروغ او بر من ظاهر گردیده است زیرا او گفته است من
خاتم پیغمبرانم و این را دروغ میدانم زیرا هر طالعی متولد ترین است هر که در آن طالع متولد شود میباید پیغمبر باشد پس یکی از
حکما حاضر بود جواب گفت ما از طالع او میدانیم که او است زیرا که حکما اتفاق کرده اند که اگر مشتری و عطارد و زهره
در بخت هر فرزندی که در آن طالع متولد شود پس میباید همان ساعت بمیرد و اگر بماند بیش از روز هفتم میمیرد و آن پیغمبر که متولد شد و نگفته
و رسالت آغاز کرد و این علاوه بسیار معجزات اوست پس او اقرار کرد و مسلمان شد و مامون او را ایزد خواه و ما شاء الله
نام کرد پس نظر مشتری علامت علم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیادت و ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد دلالت بر لطافت
و ظرافت و ملاحت و فصاحت و طلاقت اوست و نظر زهره دلیل صباحت و شادی و حسن و طیب و جمال و بها و غنج و دلال اوست

نظر مریخ

و مریخ دلالت میکند بر شجاعت و جلادت و قتال و قهر و غلبه و محاربه آنحضرت پس حق تعالی جمیع آن را در آنحضرت جمع
و بعضی از منجمان گفته اند که طالع ولادت پیغمبران سنبله و میزان است و طالع حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میزان بود
و بعضی گفته اند طالع آنحضرت سماک رامح بود و ابن بابویه بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که عباس
او گفت که چون برای پدرم عبد المطلب عبد الله علیه السلام متولد شد در روی او نوری دیدم مانند نور آفتاب
پس پدرم گفت این پسر را شانی بزرگ خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که از بینی عبد الله مرغی سفید بیرون آمد و پرواز
کرد تا مشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت تا بر بام کعبه نشست پس همه قریش او را سجده کردند پس در آن حیرت
مینگریستم ناگاه نوری شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنه که
از بنی مخزوم بود پرسیدم گفت ای عباس اگر راست باشد خواب تو میباید که از پشت عبد الله پسری بیرون آید که
اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از این خواب پیوسته در فکر عبد الله بودم تا آمنه
را بعقد خود در آورد و او جمیل ترین زنان قریش بود و چون عبد الله برحمت الهی واصل شد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از آمنه متولد شد دیدم نور از میان دو دیده آنحضرت لامع بود و چون او را بر
گرفتم بوی مشک از و شنیدم و مانند نافه مشک خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر داد که چون مرا درد زاییدن گرفت
و شدت کرد صداهای بسیار شنیدم از خانه که در آن بودم که شبیه به سخن آدمیان نبود و علمی از سندس
بهشت دیدم بر قضیبی از یاقوت افراشته بودند که میان آسمان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم از سر آنحضرت ساطع
که آسمان را روشن کرد و قصرهای شام را دیدم و بسیاری نور مانند شعله آتش سرخ بودند و در دور من مرغان
بسیار مانند اسفود دیدم که بالها گشوده بودند بر دور من و شعیره اسدیه را دیدم که گذشت و میگفت
ای آمنه چها خبر داری دید کاهنان و بتها از فرزند تو و جوانی بلندی را دیدم که از همه کس بلندتر و سفیدتر و نیکوتر
بود گمان کردم که او عبد المطلب است پس نزدیک من آمد و فرزندم را گرفت و آب دهانش را در دهان او ریخت و
طشتی از طلا داشت که بازبرجد مرصع کرده بودند و شانه از طلا داشت پس شکم آنحضرت شکافت و دلش را بیرون

آورد و نقطه سیاهی از میان آن دل تیره بیرون آورد و انداخت پس کیسه بیرون آورد و از او چیزی بر آن دل ریخت از آنچه در
میان آن کیسه بود مانند ذریره سفید پس آن دل مقدس را از آن پر کرد و بجای خود گذاشت و دست بر شکم مبارکش
کشید و با آنحضرت سخن گفت و او جواب گفت و من سخن ایشان را نفهمیدم مگر آنکه گفت در امان و حفظ و حمایت
خدا باش بتحقیق که پر کردم دل ترا از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و شجاعت تویی بهترین بشر خوشا حال کسی که ترا
متابعت نماید و وای بر کسی که ترا مخالفت کند پس کیسه دیگر بیرون آورد و از نور سفید و بر سر کشود و انگشتری بیرون آورد
و بر میان دو کتف مبارکش زد و نقش گرفت پس گفت که امر کرده است مرا پروردگار من که بدمم در تو از روح القدس
پس دمید و پیراهنی بر او پوشانید و گفت این امان تست از آفتهای دنیا این همه را عباس دیده بود بدیده خود
عباس گفت که شانهاش را گشودم و نقش مهر را خواندم و پیوسته این احوال را پنهان میداشتم تا آنکه از خاطرم محو شد
و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخاطرم آورد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که ابلیس لعنه الله بهفت آسمان بالا میرفت و گوش میداد و اخبار سماویه را میشنید پس چون حضرت
عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات راندند پس قریش گفتند
میباید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما میشنیدیم که اهل کتاب ذکر میکردند پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت
بود گفت نظر کنید اگر ستارهای معروف که بآنها هدایت مییابند مردم و بآنها میشناسند زمانهای زمستان و تابستان را
اگر یکی از آنها بیفتد بدانید که وقت آنست که جمیع خلق هلاک شوند و اگر آنها بحال خود باشند و ستارهای دیگر ظاهر شود پس
امر غریبی میباید حادث شود و صبح آن روز که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاده بودند و ایوان کسری
یعنی پادشاه عجم لرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آن را میپرستیدند در زمین فرو رفت و وادی سماوه که
سالها بود که کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آن شب خاموش
شد و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که شتران صعب چند اسبان عربی را میکشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان

کیسی

شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد و در قصرش جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز
ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید و تخت هر پادشاه در آن شب سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان
در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادی
که داشت که خبرها باو میگفت جدا افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله گفتند زیرا که ایشان
در خانه خدا بودند و آمنه علیها السلام گفت والله که چون پسرم بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان
بلند کرد و باطراف آسمان نظر میکرد پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن نور قصرهای شام را
دیدم و در میان آن روشنی صدائی شنیدم که قائلی میگفت که زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن و چون آنحضرت را
نزد عبد المطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت حمد میکنم و شکر میکنم خداوندی را که عطا کرد بمن این فرزند خوشبو را
که در گهواره بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد پس او را تعویذ نمود بارکان کعبه و شعری چند در فضائل آنحضرت
فرمود و در آن وقت شیطان در میان اولاد خود فریاد کرد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند چه چیز ترا از جا برآورده است
ای سید ما گفت وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر یافتم و میباید که حادثه عظیمی در زمین
واقع شده باشد که تا عیسی علیه السلام بآسمان رفته است مثل آن واقع نشده است پس بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر عظیم
حادث شده است پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند و گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام این کار با من است پس فرو رفت
در دنیا تا بحرم رسید دید که ملائکه اطراف حرم را فرو گرفته اند چون خواست که داخل شود ملائکه بر او بانگ زدند و برگشت
پس کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حری داخل شد جبرئیل علیه السلام گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل
از تو سؤالی میکنم بگو امشب چه واقع شده است در زمین جبرئیل گفت محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است متولد شده
است پرسید که آیا مرا در او بهره هست گفت نه پرسید که آیا در امت او بهره دارم گفت [illegible] شدم
و در حدیث دیگر روایت کرده است که آمنه رضی الله عنها گفت که چون حامله شدم برسول صلی الله علیه و آله هیچ اثر حمل در خود نیافتم
و آن ثقالت که زنان را در حمل عارض میشود مرا عارض نشد و در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت حامله شدی بهترین مردمان

در دنیا و جولان کرد و

پس گفت راضی

چون وقت ولادت شد با سانی متولد شد که آزاری بمن نرسید و دستهای خود را بر زمین گذاشت و فرود آمد پس قنداقش

نه اگر دم که انگشتی بهتر بیر رابش او را باید ده بخداوند یگانه صمد از شر هر ظالم و صاحب حسد و در روایت دیگر گفته چون او را

بر زمین گذاردم بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و کل خلق بارد و ناخذ بالمراصد فی طرق الموارد من قائم و قاعد پس آنحضرت

در روزی آنقدر نمو میکرد که دیگران در هفته آنقدر نمو کنند و در هفته آنقدر نمو میکرد که دیگران در ماهی آنقدر نمو کنند و ایضا

روایت کرده است از لیث بن سعد که گفت من نزد معاویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه

صفت ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود یافته‌اید و آیا فضیلتی برای عترت آنحضرت یافته‌اید پس کعب ملتفت

شد بسوی معاویه که ببیند رضای او در چیست پس حق تعالی بر زبان معاویه جاری کرد که گفت بگو ای ابو اسحق آنچه دیده و میدانی

کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده‌ام همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده‌ام و در همه آنها ذکر

ولادت آنحضرت و ولادت عترت اوست و بدرستی که نام او معروفست در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل

نشده‌اند بغیر عیسی و احمد صلوات الله علیهما و حجابهای بهشت را نزده‌اند برای زنی بغیر از مریم و آمنه و ملائکه موکل نشده‌اند بغیر از مادر مسیح

و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت آن بود که در شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت

باد شما را که در این شب از نطفه خاتم پیغمبران در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این ندا کرده شد

ندا کردند و در زمین هیچ جنبنده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردید و در بهشت ولادت سعادت آیات

آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتها را

زینت کردند و ندا کردند که شاد شوید و بخود ببالید ای پیغمبران و دوستان که متولد گردید پس بهشت خندید و تا قیامت خندان است

و شنیده‌ام که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند و سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او

[illegible] هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارد از زمرد سبز و آن ماهی

از رفتار آنها خبر ندارد آن ماهی برای شادی بر ولادت آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه حق تعالی آنرا ساکن میگردانید

هر آینه زمین را زیر و زبر میکرد و شنیده‌ام که در آن روز هیچ کوهی نماند که دیگری را بشارت نداد و همه لا اله الا الله گفتند

و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درختها پس حق تعالی کردند با شاخها و میوه‌ها

شادی ولادت آنحضرت و زدند در میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبود و روح حضرت

آدم علیه السلام را بشارت ولادت آنحضرت دادند پس بهار حسن او مضاعف شد و در آن وقت مرگ از کام او بیرون

رفت و حوض کوثر در بهشت باضطراب آمد و هفتاد هزار قصر از در و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و

شیطان را در زنجیرها بستند و چهل روز او را در قلعه‌ها حبس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند

و فریاد و واویلاه از ایشان بلند شد و صدائی از کعبه شنیده شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده و ترساننده

و عزت ابدی با اوست و غنیمت ابد و سود بزرگ و اوست خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته‌ایم که عترت او بهترین مردم اند

بعد از او و مردم در امانند از عذاب خدا مادام که در دنیا احدی از ایشان در زمین راه میروند معاویه گفت ای ابو اسحق عترت

او کیستند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست بریش خود مالید کعب

گفت ما یافته‌ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد و آنها دو فرزند فاطمه‌اند خواهند کشت ایشان را بدترین خلق

خلق خدا معاویه گفت کی خواهد کشت ایشان را کعب گفت مردی از قریش پس معاویه بپا خاست و گفت برخیزید اگر میخواهید پس ما برخاستیم

ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فاطمه مادر امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نزد ابو طالب

آمد و او را بشارت داد بولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و غرایب بسیار نقل کرد ابو طالب گفت سی سال صبر کن ترا نیز پسری

برای تو بهم خواهد رسید مثل این فرزند باشد در همه کمالات بغیر پیغمبری و بسند معتبر دیگر از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است

که در هنگام ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد نزد آمنه حاضر بود پس یکی از ایشان بدیگری گفت آیا می‌بینی

آنچه من می‌بینم گفت چه چیز گفت آن نور ساطع که ما بین مشرق و مغرب را فرو گرفته است پس در این سخن بودند که ابو طالب

بنزد ایشان آمد و گفت چه تعجب دارید پس فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد ابو طالب گفت میخواهی ترا بشارتی بدهم گفت بلی

ابو طالب گفت از تو فرزندی بهم خواهد رسید که وصی این فرزند خواهد بود و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو طالب

عقیقه کرد برای آنحضرت در روز هفتم ولادت آنحضرت و آل ابو طالب را طلبید از سبب این طعام سؤال نمودند گفت این عقیقه احمد است